

مطالعات رسانه و ارتباطات در عصر دیجیتال سازی و داده‌پردازی^۱

نوشته: دنیس نگوین^۲

ترجمه: حمید رضا نجفی^۳

چکیده

در یک دهه گذشته، به‌کارگیری عبارات «علوم انسانی دیجیتال» و «تغییر رویکرد محاسباتی»^۴ در مجامع علمی توجه زیادی را به خود جلب کرده است. فرضیه مطرح، ایجاد تغییرات اساسی در چگونگی پژوهش در حوزه گسترده‌تر علوم انسانی و اجتماعی، از جمله حوزه میان‌رشته‌ای مطالعات رسانه و ارتباطات است. با ظهور ذهنیت پژوهشی داده مبنای، که فناوری‌های دیجیتال را نه تنها به‌عنوان موضوعی برای پژوهش، بلکه به‌طور فزاینده به‌عنوان ابزار پژوهش در نظر می‌گیرد، شاهد تحقق ترکیب سریع علوم انسانی و اجتماعی «نرم» با علوم داده مبنای داده‌های «سخت» خواهیم بود. همچنین به‌مدد دستگاه‌های محاسباتی قدرتمندتر، که قادرند مقادیر زیادی از داده‌های به‌ظاهر گسترده موجود را برای مثال، در قالب تحلیل فرهنگی و علوم اجتماعی محاسباتی پردازش کنند (مانویچ^۵، ۲۰۱۸)، دانشمندان می‌توانند بر سوگیری و محدودیت‌های نمونه‌های کوچک فایق آیند و قدم را از نظریه‌پردازی فراتر گذارند. در این مقاله پیش‌بینی شده است که علوم انسانی می‌تواند در آینده نزدیک، واقعیت اجتماعی را تقریباً به همان شیوه‌ای تشریح و پردازش کند که علوم طبیعی از آن برای بیان واقعیت فیزیکی استفاده کرده است.

واژگان کلیدی: علوم انسانی دیجیتال، داده‌پردازی، دیجیتال سازی، روش تحقیق تلفیقی

1. Media and Communication Studies in the Age of Digitalization and Datafication?

2. Dennis Nguyen

۳. کارشناس ارشد مدیریت رسانه (دانشگاه صداوسیما)؛ رایانامه: nhamid2010@gmail.com

۴. واژه computational turn در علوم انسانی برای اشاره به فرایندی به کار گرفته شده است که طی آن از روش‌ها و فنون وابسته به علوم رایانه و حوزه‌های مربوطه چون فرایند شکل‌گیری اطلاعات تعاملی و تصویرسازی و غیره استفاده می‌شود/ م.

5. Manovich

مقدمه

مقاله حاضر به مرور مباحث مربوط به رایانه‌سازی و دیجیتالی‌سازی مطالعات رسانه‌ای و ارتباطات می‌پردازد. همچنین مروری کلی بر تحولات مربوط و معنای این تحولات برای رویه‌های پژوهشی در یک فضای علمی دانشگاهی در حال تغییر و پیامدهای کاربردی ناشی از آن دارد. اهداف اصلی نویسنده این است که (الف) به‌طور خلاصه، ظهور رویکردهای داده‌مبنا را به‌عنوان پایه‌ای از علوم انسانی دیجیتال و علوم اجتماعی محاسباتی ترسیم کند. (ب) به شناسایی چالش‌های اصلی مربوط به به‌کارگیری روش‌های محاسباتی در زمینه مطالعات رسانه و ارتباطات بپردازد (که شامل مرور مختصر معضل کمی - کیفی، بویژه در حوزه میان‌رشته‌ای مطالعات رسانه و ارتباطات می‌شود) و (ج) معنای این چالش‌ها را برای به‌کارگیری مطالعات رسانه‌ای و ارتباطی در حوزه تجربیات ذهنی انسان در عصر دیجیتالی شدن بررسی کند. پرسش‌های اصلی عبارت‌اند از: پژوهشگران در مطالعات رسانه و ارتباطات چگونه باید گزینه‌های روش‌شناختی خود را توجیه کنند و روش‌های سنتی و جدید چگونه با هم همزیستی می‌کنند؟ کدام کنش‌های کاربردی را می‌توانند اتخاذ کنند تا تناسب و اعتبار رویکردهای خود را مورد تأکید قرار دهند؟

در اینجا، مطالعات رسانه و ارتباطات به‌عنوان مجموعه‌ای از رشته‌ها با تمرکز بر فناوری رسانه، قالب‌های رسانه، مصرف رسانه، محتوای رسانه، تأثیرات رسانه، اقتصاد رسانه، فرهنگ رسانه، محیط رسانه، شناخت رسانه، سیاست رسانه‌ای و ارتباطات سیاسی و روان‌شناسی رسانه تعریف شده است. همه آنها ریشه در مطالعات فرهنگی، از جمله مطالعات فیلم و تئاتر، علوم اجتماعی، روان‌شناسی شناختی و زبان‌شناسی دارند (هانسن و ماچین، ۲۰۱۳). مطالعات رسانه و ارتباطات به ریشه‌ها و علایق پژوهشی و همچنین اولویت‌های مختلف درخصوص آنچه اغلب به‌عنوان روش پژوهش کمی و کیفی تعیین می‌شود، می‌پردازند. در حالی که مطالعات رسانه‌ای به دلیل پیوندهای قوی با علوم انسانی سنتی، به‌طور معمول جنبه «کیفی» دارند، اما مطالعات ارتباطی به دلیل پیوند با علوم اجتماعی تجربی، بیشتر از

مطالعات رسانه و ارتباطات در عصر دیجیتالی سازی و داده‌پردازی ۱۶۳

روش «کمی» استقبال می‌کند. با این حال، هر دو زمینه از جنبه‌های مختلف بر موضوعات پژوهشی مشابه متمرکز هستند و دست‌کم به دلیل مرزهای مبهم بین مطالعات رسانه‌ای و ارتباطی، به کار در طرح‌های پژوهشی با روش‌های ترکیبی تمایل دارند.

مقاله حاضر که با بحث و بررسی در خصوص راهبردهای پژوهش دیجیتال‌محور آغاز شده است، به چالش‌های اصلی در این زمینه می‌پردازد و در نهایت، با ارائه توصیه‌هایی کلی برای دستورالعمل‌های پژوهش عملی در مطالعات رسانه و ارتباطات به پایان می‌رسد.

ظهور رویکردهای داده‌مبنا

«دیجیتال» همواره موضوع مهمی در مطالعات رسانه و ارتباطات بوده است. پژوهش‌های اولیه انتقادی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشان داده‌اند که ظهور ارتباطات شبکه‌ای رایانه‌محور برای ماهیت دموکراسی و سازمان اجتماعی می‌تواند به چه معنا باشد. پژوهشگران حوزه مطالعات رسانه‌ای ضمن ارائه دیدگاه‌های خود، به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که فناوری ارتباطات دیجیتال چگونه می‌تواند عملکرد هویت و شکل‌گیری جوامع را دگرگون کند، بازی قدرت را در سیاست تغییر دهد و به بازآفرینی عملکرد فرهنگ در جامعه بپردازد. از آنجا که فرهنگ دیجیتال به رسانه‌های دیجیتال تکیه دارد، بسیار منطقی به نظر می‌رسد که هر پدیده مرتبط با اینترنت و وب از دیدگاه مطالعات رسانه و ارتباطات به یک موضوع پژوهشی تبدیل شود. پژوهشگران در مطالعات خود به‌طور معمول، آنچه را با آن آشنایی دارند، به کار می‌برند و بسیاری از آنان همچنان این شیوه را ادامه می‌دهند: برای مثال، روش‌های کمی و کیفی در مطالعات رسانه‌ای؛ مانند مطالعه دقیق، مردم‌نگاری یا تحلیل گفتمان انتقادی، در مقابل مطالعات ارتباطی علوم اجتماعی‌محور، مانند نظرسنجی‌ها، تجزیه و تحلیل سیاست‌ها یا تحلیل محتوای کمی (کریپندورف^۱، ۲۰۱۹؛ هاسن و ماچین، ۲۰۱۳) و روش‌های مرتبط با روان‌شناسی رسانه (گیلز^۲، ۲۰۰۹ و دیل^۳، ۲۰۱۳) و همچنین آزمایش‌های مربوط به

1. Krippendorff

2. Giles

3. Dill

آن. همه آنها بینش ارزشمندی درخصوص نقش فناوری در شکل‌دهی به فرایندهای ارتباطی و در نتیجه اشکال جامعه‌پذیری، مصرف رسانه، مذاکره و به‌کارگیری فرهنگ، بازنمایی و مشارکت ارائه می‌دهند.

آنچه در طول دهه گذشته تغییر کرده است، به این نکته مربوط نمی‌شود که مسائل و تحولات دیجیتال ناگهان به عنوان موضوعات پژوهشی جالب ظاهر شده‌اند. با این حال، بحث و جدلی مداوم در مورد روش‌ها و روش‌شناسی جریان دارد - بر سر اینکه چه داده‌هایی را برای تجزیه و تحلیل مربوط باید در نظر گرفت و چنین تحلیل‌هایی چگونه باید در مطالعات رسانه و ارتباطات به کار گرفته شوند. هرچند که چنین بحثی، موضوع جدیدی نیست و به شکاف و ارتباط دشوار میان روش‌های پژوهش کمی و کیفی مرتبط است، با افزایش داده‌پردازی جامعه و فرهنگ در جهان پس از وب ۲، بار دیگر موضوعیت یافته است. با وجود گرایش به دیجیتالی‌سازی، کمی‌سازی و به دنبال آن، علمی‌سازی مجامع علمی سنتی، موانع سیاسی و عملی مختلفی در کارند که محدودیت‌های واضح و قدرتمندی برای رایانه‌سازی و دیجیتالی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی ایجاد می‌کنند. با توجه به منافع اقتصادی عظیمی که به داده‌ها وابسته است، دسترسی از همان ابتدا غالباً محدود است، بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در پلتفرم‌های خصوصی صورت می‌گیرد که علاقه محدودی به اشتراک‌گذاری آشکار داده‌هایی دارند که در چارچوب جاری اقتصاد جهانی داده، گردآوری کرده‌اند. شرکت‌های فناوری مانند فیس‌بوک، آمازون و اپل، داده‌ها را در درجه اول، با هدف توسعه محصول و خدمات و سپس برای ارائه به شرکت‌های بخش بازاریابی و تبلیغات به عنوان کالا، جمع‌آوری می‌کنند (زبوف، ۲۰۱۹). علاوه بر این، رسوایی‌های مکرر مربوط به نقض حریم خصوصی و سوءاستفاده از داده‌ها برای اهداف تجاری و سیاسی، همانند آنچه در فیس‌بوک کمبریج آنالیتیکا روی داد^۲، محدودیت‌های بیشتری در دسترسی

1. Zuboff

۲. کمبریج آنالیتیکا (Cambridge Analytica). یا به اختصار CA یک شرکت سهامی خاص است که با ترکیب داده‌کاوی و تحلیل داده‌ها در فرایندهای انتخاباتی و سیاسی، خدماتی مربوط به ارتباطات راهبردی ارائه می‌دهد. در مارس ۲۰۱۸، نیویورک تایمز و آبرزور گزارش دادند که این شرکت بدون اجازه از اطلاعات شخصی آنلاینی که برای اهداف آکادمیک جمع‌آوری شده بوده در کارزارهای سیاسی‌اش استفاده کرده‌است. این موضوع، نخستین بار توسط

به داده‌ها ایجاد می‌کند. ابزارهایی که تا چند سال پیش، اجازه جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها از رسانه‌های شبکه‌های اجتماعی را داشتند، یا دسترسی به داده‌های بسیار غنی گذشته را از دست داده‌اند و یا اساساً امروزه از کار افتاده‌اند. (مانند NetVizz)

حتی نکته اساسی، این سؤال بحث‌برانگیز است که داده‌های مربوط به بسیاری از پلتفرم‌های آنلاین غالب، تا چه اندازه دقیق و نمایانگر هستند؟ یعنی واقعاً از چه کیفیتی برخوردارند؟ ناگفته نماند که همه پژوهشگران حوزه مطالعات رسانه و ارتباطات، توجه زیادی به روش‌های پژوهش دیجیتال نشان نمی‌دهند؛ این امر ممکن است مرتبط با دلایل مختلف شخصی، عملی و یا علایق پژوهشی باشد.

چالش‌های اصلی رایانه‌سازی و دیجیتال سازی مطالعات رسانه و ارتباطات

چالش‌های عمده مربوط به رایانه‌سازی و دیجیتال سازی پژوهش‌ها در مطالعات رسانه و ارتباطات، به‌طور عمده از مسائل عملی، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و اخلاقی ناشی می‌شود. در مجموع، این عوامل تأثیر بسزایی در شکل‌دهی به کاربرد واقعی روش‌های پژوهش در مطالعه روی موضوعات رسانه‌ای و ارتباطات دارند.

محدودیت‌های عملی در مهارت‌ها و منابع

با یکی از رایج‌ترین و بارزترین موانع آغاز می‌کنیم: کسب مهارت در زمینه توسعه و به‌کارگیری ابزارهایی لازم برای جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌های دیجیتال، روندی زمان‌بر است. همه پژوهشگران علوم انسانی و اجتماعی قادر نیستند به سادگی، مهارت‌های

کریستوفر وایلی (Christopher Wylie)، یکی از کارکنان پیشین این شرکت مطرح شد. بر این اساس اطلاعات شخصی بیش از ۸۷ میلیون کاربر فیس‌بوک به شیوه‌ای نامناسب در اختیار شرکت مشاوره سیاسی کمبریج آنالیتیکا قرار گرفته است. ۹۷ درصد کاربران قربانی مقیم آمریکا و ۱۶ میلیون نفر ساکن دیگر کشورها شامل ۱/۱ میلیون بریتانیایی هستند. کمبریج آنالیتیکا از این اطلاعات برای تأثیرگذاری بر مبارزات انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده آمریکا (۲۰۱۶) به نفع دونالد ترامپ استفاده کرده و این اطلاعات را پاک نکرده است. این اطلاعات از طریق نصب تست اینترنتی «این زندگی دیجیتال شماست» بر روی رایانه ۳۰۵ هزار کاربر فیس‌بوک بدست آمده‌اند. این نرم‌افزار می‌تواند به غیر از اطلاعات کاربران فیس‌بوکی که آگاهانه این نرم‌افزار را نصب کرده‌اند به اطلاعات دیگر کاربرانی که با این کاربر در ارتباط هستند نیز دست یابد. جنجال‌های رسانه‌ای ایجاد شده بر ضد این شرکت در سال ۲۰۱۸، عملاً همه مشتری‌ها و منابع شرکت را فراری داده و در مه ۲۰۱۸ مدیران آن اعلام کرده‌اند که ادامه کار برایشان ممکن نیست و چاره‌ای جز اعلام ورشکستگی ندارند/ م.

خود را در این زمینه گسترش دهند. یادگیری نحوه کدنویسی یا حتی به‌کارگیری یک ابزار به نسبت ساده مبتنی بر API برای جمع‌آوری و تجسم داده‌ها، چیزی نیست که به راحتی تحقق یابد. در حالی که زبان‌های برنامه‌نویسی در دسترس مانند R یا Python در سال‌های اخیر، محبوبیت بیشتری پیدا کرده‌اند، طی کردن یک دوره مقدماتی ضروری است تا مجموعه ابزارها و چشم‌اندازهای روش‌شناختی تک تک پژوهشگران و گروه‌ها تکمیل و تقویت شود. این فرایند نیازمند صرف زمان، پول و منابع انسانی است که ممکن است همیشه به مقدار کافی در دسترس نباشد. تأکید بی‌جا بر روش‌های محاسباتی، ممکن است تخصص موجود را تضعیف کند و به شکلی کاذب، مهارت‌های کدگذاری را به عنوان یک راه‌حل جامع و نهایی برای کلیه مشکلات پژوهشی مطرح سازد. تلاش‌ها برای افزایش سواد داده‌ها در میان همه پژوهشگران از این نظر باید تشدید شود و زمینه را برای دستیابی و آزمایش روش‌های جدید به‌منظور توسعه روش‌های جدید فراهم آورد. همچنین لازم است بر ارزش روش‌های پژوهش غیردیجیتال در صورت مناسب بودن آنها، تأکید شود.

با این حال، همه این موارد با توجه به فشارهای دانشگاه نئولیبرال، به موضوعی به نسبت دشوار تبدیل می‌شوند. به‌طور کلی، چالش مهم دیگر این حوزه، همان چیزی است که می‌توان آن را نبود تعادل بالقوه و فزاینده بین زیرمجموعه‌ها و بخش‌های مرتبط توصیف کرد: برخی ممکن است سریع‌تر و کارآمدتر از دیگران از روش‌های دیجیتالی استقبال کنند و برخی دیپارتمان‌ها از نظر کارکنان، چشم‌اندازها و منابع، از موقعیت بهتری برای آموزش پژوهشگران یا استخدام کارشناسان برخوردار باشند. این امر می‌تواند منجر به آن شود که مؤسسات آموزشی و پژوهشی از نظر نتایج پژوهش، نوآوری و در نتیجه تأثیر و قدرت از یکدیگر دور شوند. در موارد شدیدتر، همچنین می‌تواند منجر به رقابت رشته‌های به‌ظاهر نامرتب با حوزه‌های سنتی تخصص دیگران شود، برای مثال، دانشمندان علوم رایانه، پژوهشگران حوزه ادبیات را به چالش می‌کشند (مانند کانگ جینگ^۱ و همکاران ۲۰۱۷). آیا به معنای آن است که فعالیت‌های تحقیقاتی غیردیجیتالی از سطح پایین‌تری برخوردارند؟

پژوهشگران اغلب به دلایل عملی مرتبط با منابع و دسترسی، چاره‌ای جز استفاده از روش‌های سنتی ندارند. به آنان توصیه می‌شود که مراقب خروجی رشته‌های مرتبط با علوم رایانه باشند چون ممکن است در حوزه‌های خود مطالعاتی انجام دهند و شبکه‌هایی را برای همکاری در فرهنگ‌های پژوهشی جعل کنند. سرمایه‌گذاری زمانی برای یادگیری کدگذاری، نه فقط برای ساختن ابزار بلکه برای بررسی دقیق پدیده‌های دیجیتال و پژوهش‌های انجام‌شده از یک زاویه محاسباتی قوی، توصیه می‌شود. در سطح نهادی، هماهنگ‌کنندگان پژوهش باید بر تلاش خود برای توسعه همکاری میان‌سازمانی از منظر راهبردی‌تر و محدود کردن انزوا و انحصار فکری بیفزایند.

چالش‌های ناشی از تقسیم کمی - کیفی

علاوه بر این، علایق و مشکلات پژوهشی برخی از پژوهشگران ممکن است با رویکرد کاملاً مبتنی بر داده متناسب نباشد. سؤالاتی مطرح‌اند که فراتر از تحلیل توصیفی و همبستگی با مجموعه داده‌های بزرگ قرار دارند. تنش موجود میان روش‌های پژوهش کیفی و کمی، که هنوز حل نشده مانده است، بیشتر بر چگونگی انجام مطالعات رسانه و ارتباطات تأثیر می‌گذارد. انگیزه‌ها و مشکلات مربوط به تلاش برای تجربی‌تر کردن علوم انسانی، جدید نیستند اما در بحث‌های مربوط به علوم انسانی دیجیتال دوباره فوریت پیدا می‌کنند؛ پژوهشگران و مهندسان رایانه می‌توانند در مورد نظریه‌ها، روش‌ها و بینش‌های تجربی مربوط به حوزه مورد نظر اطلاعاتی کسب کنند.

محدودیت عملی در دسترسی

این محدودیت، یکی از آشکارترین محدودیت‌ها و یکی از تناقضات اساسی عصر دیجیتال سازی و داده‌پردازی است: در حالی که داده‌ها در مقیاس بی‌سابقه‌ای ایجاد می‌شوند، دسترسی به همان موارد به دلایل مختلف تجاری و حقوقی، به‌طور فزاینده‌ای محدود می‌شود. در حالی که ایجاد شبکه‌های روابط اجتماعی از طریق داده‌های فیس‌بوک تا چند سال پیش امکان‌پذیر بود، رقابت فزاینده بین شرکت‌های داده‌پرداز و مقررات لازم، سبب ایجاد

محدودیت‌های قابل توجهی در میزان داده‌های قابل بازیابی از طریق پلتفرم‌های اصلی شبکه‌های اجتماعی می‌شد. در نتیجه، شرکت‌های خصوصی و برخی از دانشگاه‌های ثروتمند، هم قادرند در مقیاس وسیع‌تری اقدام به پژوهش کنند و هم در اغلب موارد دسترسی انحصاری به داده‌های غنی دارند به این دلیل که یا خدمات و دستگاه‌هایی را فراهم می‌آورند که داده‌های مربوط به رفتار انسان، از جمله فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی او را جمع‌آوری می‌کنند و یا این امکان را دارند که مجموعه داده‌های بزرگ را از شرکت‌های تولیدکننده داده خریداری کنند.

در عوض، آنها از زوایای تفسیری و انتقادی به اهداف مطالعه خود نزدیک می‌شوند و با این فرض عمل می‌کنند که لزوماً آنها را از قبل نیز تشکیل می‌دهند. با این حال، به نظر می‌رسد که با ارائه ابزارهای پژوهش دیجیتال و ابزارهای ویژه پژوهش پیرامون داده‌ها، دانش انسانی بیشتر مدیون سنت‌های اثبات‌گرا باشد. از طرف دیگر، این به دلیل آن است که این ابزارها، اغلب از رشته‌هایی با محوریت تجزیه و تحلیل داده‌های تجربی و به‌طور معمول، کمی به عاریت گرفته می‌شوند. بنابراین، به شکلی گریزناپذیر، سنت‌های معرفتی را که از آنها ناشی شده‌اند، در بر می‌گیرند. (می‌سون، ۲۰۱۷: ۲۵)

اعتبار این موضوع که کمی‌سازی و اندازه‌گیری داده‌ها برای دستیابی به درک و دانش واقعی کاملاً ضروری است، به یک جزم جدید در جامعه دیجیتال جهانی تبدیل شده است. فرایندهای ایجاد دانش، همیشه در مطالعات رسانه و ارتباطات، مورد بحث و تبادل نظر بوده است. بیشتر اوقات، این بحث، شامل تنش‌ها و ابهامات مربوط به سازگاری بین آنچه به‌طور معمول، به عنوان روش پژوهش کمی و کیفی شناخته می‌شود، بوده است. بحث بین سنت‌های پژوهش کمی و سنت‌های پژوهش کیفی سابقه طولانی دارد و این در حالی است که شدیدترین درگیری بین دانشمندان اثبات‌گرا و دانشمندان پست‌مدرن در گفتمان‌های رسانه‌های عمومی در دهه ۱۹۹۰ در گرفته است. همان‌طور که در سریال گمنام «جنگ‌های علمی» شاهد هستیم. جامعه علمی آلمان، با احترامی برابر، اما کمتر دیدنی، در دهه ۱۹۶۰ اختلاف بر سر روش‌ها را تجربه کرد. (ریدر و رول، ۲۰۱۷)

1. Masson

2. Rieder and Röhle

اگرچه در هر طرف منازعه، بحث‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مختلفی برای بی‌اعتبار کردن طرف دیگر جریان دارد، ساده‌انگاشتن عوامل سیاسی و شخصی نیز ساده‌لوحانه است. دیدگاه پژوهشگرانی که قاطعانه عقیده دارند تنها درک آنها از داده‌ها، روش‌شناسی و در نهایت، تولید دانش درست است، می‌تواند از انگیزه‌های شخصی، از جمله نبود تمایل یا ناتوانی از درک واقعی دیگر دیدگاه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی یا استفاده از روش‌های اردوگاه‌های دیگر ناشی شود.

به‌طور خلاصه، پژوهشگران کمی‌گرایی وجود دارند که از غواصی عمیق‌تر در نمونه‌های کوچک‌تر؛ همچون نظریه‌پردازی اساسی و خوانش انتقادی متن‌های رسانه‌ای، گریزانند و پژوهشگران کیفی‌گرایی نیز هستند که، به عبارت صریح، به سادگی از اعداد در هر قالبی می‌هراسند. اگرچه هیچ مطالعه گسترده و منظمی در این مورد در دست نیست، در اغلب موارد شواهدی وجود دارد که اکثر پژوهشگران می‌توانند با آنها ارتباط برقرار کنند هر یک را تشخیص دهند. تفکر انحصاری و گوشه‌نشینی راحت از عوامل مهمی هستند که باعث جدایی بین سنت‌های پژوهش و در نتیجه تداوم آن می‌شوند. این به معنای آن نیست که هیچ استدلال واقعی برای پیوند هر دو دیدگاه و جداسازی آنها از نظر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی وجود ندارد (سیل^۱ و همکاران، ۲۰۰۲). در حقیقت، پژوهش‌های کیفی یک جهان‌بینی ساخت‌گرایانه را در نظر می‌گیرند در حالی که پژوهش‌های کمی، اغلب مبتنی بر ایده واقعیت قابل دسترسی عینی هستند که قابلیت اندازه‌گیری دارد.

از مشکلات اجتناب‌ناپذیری که پژوهشگران کیفی‌گرا با آن روبه‌رو می‌شوند، این است که گاه یافته‌هایشان به شدت محدود به موارد معدودی است که بررسی کرده‌اند و به این ترتیب، سوگیری در فرایند پژوهش، از طریق روش‌هایی که به کار می‌برند افزایش می‌یابد. پژوهشگران کمی‌گرا در همان حال که می‌توانند برای مشاهده‌ها و ادعاهای بعدی خود، مبنای تجربی محکم‌تری ایجاد کنند، با مجموعه چالش‌های خاص خود روبه‌رو هستند: نمونه‌برداری، همیشه مسئله باقی می‌ماند، حتی اگر N برابر با هزاران، اگر نه صدها هزار، مورد باشد. این تصور غلط که داده‌های عددی عاری از سوگیری هستند، پیوسته رد می‌شود.

تبدیل چیزها به داده‌ها، فرایندی ذهنی است، که عینیت ادعایی داده‌ها را تضعیف می‌کند - آنچه اهمیت دارد این نکته است که صرف‌نظر از حجم داده، چه زمانی، چگونه و به چه شکلی، موردی را محاسبه کنیم (کیچین^۱، ۲۰۱۴؛ لوکیساس^۲، ۲۰۱۹). پژوهش‌های کمی نیز نمی‌توانند در خلا اتفاق بیفتند: باید بر اساس نظریه قدرتمندی شکل بگیرند، یافته‌ها را منعکس و برای آنها زمینه‌سازی کند و در نهایت، به نظریه‌پردازی روی آورند یا اینکه نظریه‌های موجود را گسترش دهند.

به مدد مکتب روش‌شناختی روش‌های ترکیبی، دیدگاه سومی مطرح است که به شکاف موجود بین پژوهش‌های کمی و کیفی قبل از رواج روش‌های دیجیتال می‌پردازد. تدلی^۳ و تشکری روش‌های ترکیبی را به عنوان سومین جامعه پژوهشی تعریف می‌کنند که «در درجه اول در الگوی عمل‌گرا فعالیت می‌کند و به داده‌های روایی و عددی و تجزیه و تحلیل آنها گرایش دارد» (۲۰۰۹: ۴). با این حال، با چالش‌های خاص خود نیز مواجه است و تنها با گنجاندن روش‌های مختلف در یک طرح پژوهش بزرگ‌تر، بدون اشاره به ارتباط روشن و معنی‌دار، به راحتی حاصل نمی‌شود. پژوهش‌های کمی و کیفی همواره با دیدگاه‌های مختلف هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در جهان مواجه بوده‌اند که تلفیق این دو را دشوار می‌کند (سیل و همکاران، ۲۰۰۲) انسجام و یکپارچگی معناداری که به الگوها و فرضیات اساسی آنها، ساختارگرایی در برابر اثبات‌گرایی، احترام بگذارد، تنها می‌تواند در قالب طرح‌های پژوهشی مکمل و افزودنی ارائه شود که طی آن، هر روش ممکن است به صورت موازی یا متوالی انجام گیرد (سیل و همکاران، ۲۰۰۲). ادغام روش‌های مختلف باید در چارچوب‌هایی دقیق طراحی شود و به کمک پرسش‌های پژوهشی دقیق، ترغیب گردد (پلورایت^۴، ۲۰۱۱). این همچنین به معنای آن است که روش‌های دیجیتال و پژوهش‌های محاسباتی باید خود را میان دو اردوگاه قرار دهند و توجیه کنند که چگونه می‌توانند بین آنها پل بزنند.

-
1. kitchen
 2. loukissas
 3. Teddlie
 4. plowright

نکته مشترک میان همه سنت‌های پژوهش این است که استدلال‌ها و در نهایت، نظریه‌ها را بر اساس نوع داده‌های خاص، بدون توجه به تمرکز بر روش کیفی یا کمی، ارائه می‌دهند. داده‌ها را می‌توان چنین تعریف کرد: «ماده اولیه‌ای که از طریق خلاصه‌سازی جهان در دسته‌ها، معیارها و سایر اشکال بازنمایی از جمله اعداد، نوشته‌ها، نمادها، تصاویر، اصوات، امواج الکترومغناطیسی و بیت‌ها، به عنوان عناصر سازنده اطلاعات و دانش، تولید شده است (کیچین، ۲۰۱۴، ۱) به این ترتیب، دقیق‌تر این است که در مورد فرضیه‌سازی، که شیوه‌ای کیفی و آزمون فرضیه، که شیوه‌ای کمی است، صحبت کنیم چون به طور ایده‌آل یکدیگر را تکمیل می‌کنند (نگوین ۲۰۱۷، ۱۳۶، به نقل از ترفروچت^۱، ۲۰۱۱). این تغییر شکل ممکن است به کاهش شکاف ایدئولوژیک بین این دو مکتب کمک کند و زمینه ظهور روش‌های دیجیتالی می‌تواند مکان مناسبی برای نشان دادن بهره‌وری این مفهوم‌سازی باشد.

پژوهشگرانی که از روش‌های پژوهش کیفی طرفداری می‌کنند، باید به روشنی توضیح دهند که چگونه تمامی بینش‌هایی که به دست آورده‌اند، می‌توانند سبب آگاهی دیگر پژوهشگران برای آزمایش فرضیه‌ها و نظریه‌های پیشنهادی آنان شوند، پژوهشگران کمی‌گرا، از جمله کسانی که در مورد مجموعه داده‌های دیجیتال بزرگ‌تر پژوهش می‌کنند، باید به زمینه‌ای بپردازند که داده‌های مورد تجزیه و تحلیل‌شان در آنجا تولید شده است، همچنین باید آنها را به‌عنوان چکیده‌ای از تعاملات انسانی در زمینه‌های خاص بدانند که تابع حوادث غیرمترقبه تاریخی است، نه تجلی عینی واقعیت پژوهشگران رسانه و ارتباطات باید آگاه باشند که رسانه‌ها در مقیاس گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند، و این، نیاز به پژوهش‌های کمی را نشان می‌دهد، هرچند سرانجام تبدیل به یک تجربه ذهنی بسیار فردی می‌شود، که نیازمند پژوهش‌های کیفی است (بومان و شرر^۲، ۲۰۱۲). نادیده گرفتن یک طرف در مقابل طرف دیگر، درک موضوعات پژوهشی مربوط به این حوزه را محدود می‌کند.

چالش‌های عملی در پیوند نظریه و تجربه‌گرایی دیجیتال

این مسئله، که چطور می‌توان رویکردهای پژوهشی داده‌مبنای جدید را با چارچوب‌های

1. Terfruchte

2. Baumann and Scherer

نظری موجود و بینش‌های به‌دست آمده از روش‌های پژوهش «غیردیجیتالی» که از لحاظ ماهیت ممکن است کیفی یا کمی یا آمیزه‌ای از هر دو باشد، ترکیب کرد، با بحث درباره روش‌های پژوهش کیفی، کمی و ترکیبی، کاملاً مرتبط است. یکی از نکات مربوط به ظهور روش‌های دیجیتال و چشم‌اندازهای پژوهشی متمرکز بر داده‌ها، همان غفلت احتمالی از ایجاد چارچوب‌های نظری قوی یا حتی تاسی به چارچوب‌های موجود است. (چندلر^۱، ۲۰۱۵)

درخصوص تلاش در راه ایجاد ابزارهای جدید برای استفاده از مجموعه داده‌های جدید همسو با درک جامعه و فرهنگ دیجیتال، می‌توان گفت که نظریه‌های مربوط به زمینه‌های خاص تعامل اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی می‌توانند به نفع یافته‌های تجربی، تنها یک جایگاه عقب باشند. برای مثال، مطالعاتی که از ابزارهای جمع‌آوری داده برای بحث در مورد اخبار جعلی یا الگوهای رفتاری استفاده می‌کنند، قدرت اعدادی دارند اما ممکن است همیشه آنها را به نظریه‌ها و بینش‌های مفید حاصل از مواردی مانند مطالعات روزنامه‌نگاری و پژوهش قلبی، پیوند ندهند در حالی که مکاتب فکری داده‌مبنی، هنگامی که ادعا می‌کنند دانش آنها براساس حجم قابل توجهی از داده‌ها استوار است و تحلیل‌شان می‌تواند همبستگی‌های معناداری را نشان دهد، که برای استخراج تعمیم‌های مبتنی بر تجارب کاملاً ضروری است، به نظریه قوی موجود توجه ندارند و به داده‌ها اجازه می‌دهند «خودشان صحبت کنند». کولدری و مجیاس^۲ (۲۰۱۹) استدلال می‌کنند که شرایط فعلی به نظریه‌ای قوی و اجتماعی نیازمند است، اول و مهم‌تر از همه برای تشریح این موضوع که داده‌پردازی با ایجاد تأثیرات مخرب بر دموکراسی و آزادی فرد، چگونه جامعه را تغییر می‌دهد. با این حال، می‌توان برای بازگرداندن نظریه به بحث مربوط به علوم انسانی دیجیتال و محاسبات اجتماعی در زمینه مطالعات رسانه و ارتباطات، استدلالی ارائه داد. این یک وضعیت نادر است: بسیاری از پژوهش‌ها نشان می‌دهند که چگونه روش‌های جدید جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها می‌توانند افق دید ما را در مطالعه فرهنگ و جامعه تغییر دهند، که خوب است، زیرا آزمایش فرضیه‌ها و نظریه‌های قبلی قادر است به فیلتر کردن موارد غیرمفید از مفید

1. chandler

2. Couldry and Mejias

کمک کند و بر بازننگری و بررسی انتقادی فرضیات قبلی مؤثر باشد. با این حال، منطقی نیست که به‌طور کلی، از دانش‌های علوم انسانی پیش از دیجیتال، به سود پژوهش‌های متمرکز بر داده‌های دیجیتال صرف نظر کنید. در حقیقت، از روش‌های سنتی می‌توان برای تکمیل و موشکافی یافته‌های روش‌های دیجیتال یا برعکس استفاده کرد.

چالش‌های مربوط به کیفیت داده‌ها

داده‌ها، ساختاری هستند که قابلیت تفسیر دارند و منافع سیاسی و تجاری در تعیین آنها ایفای نقش می‌کنند. این واقعیت همیشگی داده‌ها بوده است، اما بویژه در زمینه اقتصاد داده نیاز به تأکید مجدد دارد (کیچین، ۲۰۱۴) مانند همه پژوهش‌های آماری، همبستگی، علیت نیست و وقتی صحبت از مسائل اخلاقی دشوار مانند بازنمایی و مشارکت رسانه‌ها می‌شود، اینکه چرا چیزی بنا به دلایل تاریخی و فرهنگی اتفاق می‌افتد، برای نتیجه‌گیری معنادار از اهمیت زیادی برخوردار است. پژوهشگرانی که با موضوعاتی مانند بازنمایی رسانه، عملکرد هویت و فعالیت دیجیتالی روبه‌رو هستند باید سعی کنند تا نقاط قوت روش‌های محاسباتی و دیجیتالی را با بینش نظری مربوط به حوزه مورد پژوهش خود ترکیب کنند. داده‌های بیشتر لزوماً بهتر نیستند و جدا از مباحث اخلاقی که در زیر دربارۀ آن بحث می‌شود، از نظر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نیز، بررسی دقیق آنچه یک مجموعه داده بزرگ قبل از نتیجه‌گیری حاصل از تحلیل ارائه می‌دهد، اهمیت زیادی دارد. داده‌ها را بویژه در مورد انسان، هرگز نمی‌توان بدون توجه به زمینه آنها، یعنی پیامدهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در نظر گرفت. نقش داده‌های بزرگ در ایجاد تغییر در روند پژوهش، در مرکز بحث‌های مهم علمی دانشگاهی بوده است، موافقان و منتقدان بر سر استفاده از داده‌ها و پیامدهای پژوهش اتفاق نظر دارند، اما در مورد میزان واقعی ارزش دانش اکتسابی بی‌طرفانه، دچار اختلاف‌اند. برخی ادعا می‌کنند؛ داده‌ها، منعکس‌کننده دیدگاه اثبات‌گرایان افراطی هستند (مایر-شنبرگر و کوکیه^۱، ۲۰۱۳) در حالی که دیگران به محدودیت‌ها و مسائل اخلاقی روشن اشاره دارند (بود و کراوفورد^۲، ۲۰۱۲) لازم است که

1. Mayer-Schönberger and Cukier
2. boyd and Crawford

تمامی پرسش‌های اساسی درباره آنچه داده‌ها در واقع نشان می‌دهند و یا مواردی که در بر نمی‌گیرند و بنابراین، محدودیت‌های دانش حاصل از آنها، مطرح شوند. این امر به یک اندازه در روش‌های پژوهش سنتی و جدید اعمال می‌شود.

مسائل اخلاقی

مباحث اخلاقی یا به عبارت دقیق‌تر، فقدان عمدی یا غیرعمدی و نقض ملاحظات اخلاقی، مسئله مهمی در گفتمان علمی دانشگاهی پیرامون روش‌های محاسباتی و دیجیتال در پژوهش‌ها و بخش خصوصی به‌شمار می‌آید. در صورت استفاده دقیق از آن، علم داده، می‌تواند در واقع تعصب را تداوم ببخشد و تقویت کند (کلر و تایرنی^۱ ۲۰۱۸: ۱۹۳). از نظر پژوهشگران، مسائل اخلاقی در اغلب موارد به بهره‌برداری تجاری از داده‌ها مربوط نمی‌شوند بلکه به‌طور کلی، با مسئله رضایت، دسترسی، قابلیت بازپرداخت و شفافیت در ارتباط‌اند. موضع‌گیری‌های اخلاقی قوی، خرد مربوط به، برای مثال، سادگی تجزیه و تحلیل محتوای رسانه‌های شبکه‌های اجتماعی را با تردید روبه‌رو می‌کنند که به‌طور عمده، شامل پیام‌ها و تعاملات کاربران می‌شود؛ دلیل این امر نیز دسترسی به ظاهر عمومی آنها بدون اطلاع از حساب پشت هر پست یا معیاری است که داده‌هایش تابع تجزیه و تحلیل برای کسب نتایج پژوهش قرار دارد.

همه این موارد را می‌توان به عنوان موقعیت‌های افراطی تلقی کرد، اما این حقیقت دارد که پنهان‌سازی اطلاعات کافی نیست که تضمین کند نمی‌توان افراد را از طریق محتوای پیام‌هایی که تابع شکلی از تحلیل محتوا قرار گرفته‌اند، جستجو کرد. چگونگی جمع‌آوری، تجمیع و فاقد شخصیت‌سازی داده‌ها باید به روشنی در هر بخش از گزارش پژوهش توضیح داده شود. هر بخش از رسانه و ارتباطات باید رهنمودهای اخلاقی خاص خود را داشته باشد و نیاز آنها برای بروزرسانی را بررسی کند. روش‌های پژوهش کمی و کیفی سنتی دارای چارچوب‌هایی اخلاقی هستند که می‌تواند به شکلی الهام‌بخش، برای پوشش مرزهای جدید پژوهش؛ شامل فناوری رسانه‌های دیجیتال که داده‌ها را از زوایای جدید

به کمک فناوری‌های جدید جمع‌آوری می‌کند و بویژه پدیده نوظهور اینترنت اشیا و افزایش داده‌پردازی زندگی روزمره، به کار گرفته شود. (بونز و می‌کل^۱، ۲۰۱۸؛ کولدری و مجیانس ۲۰۱۹)

چشم‌انداز و نتیجه‌گیری: چگونه می‌توان مطالعات رسانه و ارتباطات را به کار گرفت؟

این یک وضعیت دشوار است: از یک طرف، انکار اینکه محدودیت‌های روشنی برای پیش‌کسب‌شده از طریق پژوهش‌های سنتی در مطالعات رسانه و ارتباطات وجود دارد، آسان نیست؛ آن هم جایی که هدف آن، غلبه بر موضوعیت، قابلیت تعمیم و همچنین توسعه سیاست اطلاع‌رسانی است و از طرف دیگر، رویکردهای داده‌مبنا لزوماً از ذهنیت کمتری برخوردار نیستند و سوگیری‌های خاص خود را دارند. علاوه بر این، همه پژوهشگران این حوزه، مهارت‌ها و ابزار لازم را در اختیار ندارند و فاقد توانایی دسترسی به منابع مورد نیاز برای انجام پژوهش‌های واقعی دیجیتال، محاسباتی درخصوص رسانه‌ها و ارتباطات هستند. حتی پیشگامان بسیار تأثیرگذار نیز چنین عقیده‌ای دارند.

نتیجه دیگری که می‌توان گرفت این است که تحلیل توصیفی به تنهایی برای افزودن دانش ارزشمند به گفتمان علمی کافی نیست، صرف‌نظر از اینکه جمع‌آوری داده‌ها تا چه اندازه جدید یا حتی گسترده است. نادیده گرفتن تشکلهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ظهور و تعامل با یک فناوری ارتباطی، محتوای همراه آن و روابطی که امکان‌پذیر می‌سازد، می‌تواند نقطه کور بالقوه مهلکی در روش انعطاف‌ناپذیر داده‌مبنا به شمار آید که دانش خود را تنها از طریق آن دسته از مشاهدات فوری القا می‌کند که از منبع داده‌های دیجیتال کسب کرده است. این نکته بارها و بارها در مباحث مربوط به علوم انسانی دیجیتال مطرح شده است (شفر و وان ای اس^۲، ۲۰۱۷، رایدر و رول ۲۰۱۷)، اما در عصری که ادعا می‌شود یافتن همبستگی به معنای درک علت‌علیت است، نمی‌توان بر آن تأکید کرد. حال، پژوهشگران حوزه مطالعات رسانه و ارتباطات چگونه باید روش پژوهش منتخب خود را توجیه کنند و روش‌های سنتی و جدید چگونه با یکدیگر هم‌زیستی می‌کنند؟ اگر

1. Bunz and Meikle

2. Schäfer and van Es

پژوهشگران به صورت تخصصی، هم براساس روش فرضیه‌سازی (کیفی) و هم طبق روش آزمایش فرضیه (کمی) عمل کنند، به‌طور کلی، مشکلی ایجاد نمی‌شود. مسئله این نیست که ترجیح روش شناختی وجود داشته باشد، به عبارتی، خوانش انتقادی نمونه‌های کوچک بهتر است یا تجزیه و تحلیل آماری مجموعه داده‌های بزرگ‌تر.

اما پژوهشگران هر دو حوزه باید در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای به یکدیگر نزدیک شوند و از نقاط قوت هر دو جهان بهره ببرند. برای مثال، هنگام پژوهش در مورد قالب‌ها و قالب‌بندی‌ها در گفتمان‌های عمومی، رویکردهای رایانه‌ای مبتنی بر داده‌های بزرگ می‌تواند به دسته‌بندی مجموعه بزرگی از داده‌ها به منظور تهیه محتوا قبل از خوشه‌بندی متن اخبار و یا رسانه‌های شبکه‌های اجتماعی در قالب مدل‌سازی موضوعی (حکمان، ۲۰۱۸) برای بازنگری انتقادی و نهایی‌سازی از طریق برنامه‌نویسی انسانی، کمک کند. در فرایند پژوهش، فعالیت‌هایی انجام می‌گیرد که می‌تواند به راحتی و به نحوی مفید خودکار شود. می‌توان مشاهدات حاصل از مصاحبه و آزمایش پاسخ‌دهندگان را در مورد تأثیرات قالب‌بندی اضافه کرد تا درک ما از چگونگی تأثیرگذاری قالب‌بندی محتوا بر دیدگاه‌های فردی، توسعه یابد. فرضیه هر روش در مورد آنچه واقعیت و ارزش داده را تشکیل می‌دهد، باید به‌طور واضح، ترسیم و با منطق همتایان خود، طی طراحی روش‌های ترکیبی سازگار شود. این مشکل به‌طور مکرر، در بحث مربوط به روش‌های ترکیبی مطرح شده است و اکنون لازم است که پیشرفت‌های حاصل در حوزه رایانه‌سازی و دیجیتال‌سازی پژوهش‌های رسانه و ارتباطات را نیز در بر گیرد.

پژوهشگران کدام اقدامات عملی را می‌توانند انجام دهند تا بر ارتباط رویکردهای خود تأکید کنند؟ حوزه مطالعات رسانه و ارتباطات باید بپذیرد که روش‌های سنتی، در آینده‌ای قابل پیش‌بینی باقی می‌مانند. دلایل این امر متنوع است: بسیاری از پرسش‌های پژوهش را نمی‌توان به‌تنهایی با طرح‌های پژوهش‌های محاسباتی و یا دیجیتالی پاسخ داد. برای مثال، مصاحبه‌ها و نظرسنجی‌ها، به دلیل محدودیت‌ها و نواقص خود به پژوهشگران اجازه می‌دهند که داده‌های خاص را به شیوه فریب، از پاسخ‌دهندگان جمع‌آوری کنند، زیرا در غیر این صورت، غیرقابل دسترس خواهند بود.

پیشرفت در پردازش زبان طبیعی ممکن است امکان تجزیه و تحلیل مجموعه داده‌های عظیمی از متون را فراهم کند، اما ساختارهای پیچیده گفتاری مربوط به قالب‌بندی موضوعات و افراد می‌توانند در حال حاضر به تفسیر انسان در فرایند جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها اعتماد کنند. در حالت ایده‌آل، دانشگاه‌ها صرفاً در کلاس‌های کدگذاری آموزش نمی‌دهند تا بتوانند دست‌کم به پژوهشگران انگیزه دهند که مسیرهای خود را در زمینه روش‌های محاسباتی در علوم انسانی دیجیتال کشف کنند، بلکه بستری را فراهم می‌آورند که در آن همکاری معقول و ثمربخش بین علوم رایانه، علوم اجتماعی و مطالعات فرهنگی بتواند رشد کند. در سطح فردی، پژوهشگران باید یاد بگیرند که یکدیگر را درک کنند و در عین حال از مهارت کافی در نظریه‌ها و روش‌های خاص برخوردار باشند. درک مبانی کدنویسی از سوی مردم، نه تنها مفید بلکه به نحوی فزاینده، مهم است زیرا کد، پدیده‌های مورد علاقه بسیاری از پژوهشگران را شکل می‌دهد. مراحل پژوهش‌هایی که در حال حاضر به عنوان رویکرد محاسباتی و علوم انسانی دیجیتال در نظر گرفته شده‌اند، به‌طور ایده‌آل ممکن است به سادگی، بخشی از منطق روش‌های تثبیت‌شده به شمار آیند و به جای آنکه جایگزین آنها شوند، تقویت و تکمیل‌شان کنند. با این حال، چنین فرایندی می‌تواند سبب شکل‌گیری چالش‌های عملی در ارتباط با میزان توانایی و اراده پژوهشگران برای یادگیری روش‌های نوین شود. تفاوت در مهارت‌ها و علائق ممکن است رویکردهای قدیمی را برای مدت زمانی طولانی‌تر از آنچه برخی انتظار دارند، حفظ کند. البته این بدان معنا نیست که از همان ابتدا، خروجی پژوهش مربوط، از ارزش محدودی برخوردار است اما پژوهشگران را مجبور می‌کند که انتخاب‌های خود را به روشنی توضیح دهند، نقاط قوت و ضعف را مشخص کنند و بگویند که چرا سایر روش‌ها برای حل مسئله پژوهش مورد نظر مناسب نبوده‌اند. به عبارت دیگر، دست‌کم باید بررسی کنند که آیا روش‌های جدید و رایانه‌ای می‌توانند جایگزین تلاش‌های پژوهشی‌شان شوند یا آنها را تکمیل کنند، و اگر نه، علت آن چیست؟ این نکته در جاهای دیگر به صراحت بیان شده اما تکرار آن ارزشمند است (راجرز، ۲۰۱۹؛ مانوویچ، ۲۰۱۸؛ شفر و وان ای اس، ۲۰۱۷).

روش‌های مرتبط با علوم انسانی دیجیتال و رویکرد محاسباتی در علوم انسانی و اجتماعی از قابلیت بیشتری برای تجزیه و تحلیل جامعه و فرهنگ در مقیاس متفاوت و با مداخله مستقیم و اندک از سوی پژوهشگر برخوردارند اما محدودیت‌ها و مسائل اخلاقی خاص خود را دارند که باید برطرف شود. برای مثال، به‌کارگیری راه‌حل‌های الگوریتمی برای یافتن الگوها در محصولات فرهنگی یا مجموعه داده‌های بزرگ اجتماعی - فرهنگی در واقع بسیار اندیشمندانه است، اما پرسش‌هایی که می‌توان به آنها پاسخ داد، مربوط به نحوه کار الگوریتم‌ها و افرادی هستند که ابتدا در فعالیت‌های آنلاین مشارکت دارند. مانند هر روش دیگر، ارزیابی هوشیارانه نقاط قوت و ضعف، بسیار حیاتی است.

ادعای برتری جهان بینی که دیدگاه تجربی - اثبات‌گرایانه سازش‌ناپذیر را در بر می‌گیرد و پژوهش‌های کمی را با هدف کلی دستیابی به مدل‌های قابل پیش‌بینی در اولویت قرار می‌دهد، دیرزمانی است که از حوزه مجامع علمی و حتی تجارت و صنعت خارج شده است، اما با ابزار شخصی و نرم‌افزارهای مبتنی بر هوش مصنوعی که تقریباً به‌صورت شبانه‌روزی و هفت روز در هفته در اختیار میلیاردها نفر قرار دارند، زندگی اجتماعی و فرهنگی را مورد تهاجم قرار می‌دهد. گِیرت لووینک^۱ (۲۰۱۹) به ما یادآوری می‌کند که تمرکز صرف بر روی داده‌هایی که از پلتفرم‌های خصوصی ناشی می‌شوند، برای جلب سود از کاربران، و نه برای ارتقا رفاه آنها، طراحی شده است و ممکن است ما را از پرسیدن سؤالات اساسی منحرف کند: فناوری رسانه واقعاً چه جایگاهی در جامعه دارد، چه ارزشی به آن می‌افزاید و چه زمانی کاربرد آن در منطق اقتصادی حاکم، بیش از آنکه مفید باشد، مضر است.

این سؤالات مهم همیشه در مرکز مطالعات رسانه و ارتباطات مطرح بوده‌اند، صرف‌نظر از اینکه دقیقاً خودشان را در کجای طیف میان پژوهش کیفی و کمی قرار می‌دهند.

در حالی که هر پژوهشگر باید تصمیم بگیرد و توجیه کند که چرا یک مسیر خاص را انتخاب کرده است، ظهور روش‌های دیجیتال هنوز به پایان یافتن پژوهش‌های سنتی در طیف کیفی - کمی کمک نمی‌کند. بیشتر، به دلایل کاربردی و پژوهشی، روش‌های مختلف همچنان به همزیستی ادامه می‌دهند و باید زمان و چگونگی تکمیل یکدیگر را کشف

کنند. این موقعیت همچنین به معنای آن است که سؤالات مربوط به قابلیت اطمینان، اعتبار، شفافیت و اخلاق، مانند همیشه از اهمیت زیادی برخوردارند.

منابع

- Baumann, E., & Scherer, H. (2012). Wider das Ideologische. Plädoyer für den Pragmatismus in der Kombination qualitativer und quantitativer Methoden in der Kommunikationswissenschaft. In W. Loose & A. Scholl (Eds.), *Methodenkombinationen in der Kommunikationswissenschaft. Methodologische Herausforderungen und empirische Praxis*. Köln: Herbert von Halem Verlag.

- Boyd, d., & Crawford, K. (2012). Critical Questions for Big Data. *Information, Communication & Society*, 15(5), 662–679.

- Bunz, M., & Meikle, G. (2018). The Internet of Things. London: Polity. Chandler, D. (2015). A World without Causation: Big Data and the Coming of Age of Posthumanism. *Millennium: Journal of International Studies*, 43, 833–851.

- Congjing, R., Xinlia, L., & Haiying, H. (2017). 'Visualization Analysis of Shakespeare Based on Big Data'. Conference Proceedings for International Conference on Advances in Big Data Analytics ABDA

- Couldry, N., & Mejjias, U. A. (2019). *The Costs of Connection. How Data is Colonizing Human Life and Appropriating it for Capitalism*. Stanford: Stanford University Press.

- Dill, K. E. (ed) (2013). *The Oxford Handbook of Media Psychology*. Oxford: Oxford University Press.

- Giles, D. (2009). *Psychology of the Media*. London: Palgrave.

- Hansen, A., & Machin, D. (2013). *Media & Communication Research Methods*.
 - London: Palgrave Macmillan.
- Hekman, E. (2018). *Public Service Media and Networked Publics on Twitter. A Big Data Approach*. Conference paper presented at RIPE@2018, Madrid, Spain.
- Kitchin, R. (2014). *The Data Revolution. Big Data, Open Data, Data Infrastructure and Their Consequences*. London: Sage.
- Krippendorff, K. (2019). *Content Analysis. An Introduction to Its Methodology* (4th ed). London: Sage.
- Loukissas, Y. A. (2019). *All Data Are Local. Thinking Critically in a Data-Driven Society*. MIT Press.
- Manovich, L. (2018). 100 Billion Data Rows per Second. *Media Analytics in the Early 21st Century. International Journal of Communication*, 12, 473–488.
- Masson, E. (2017). *Humanistic Data. An Encounter between Epistemic Traditions*. In M. T. Schäfer & K. van Es (Eds.), *The Datafied Society. Studying Culture through Data*. Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Mayer-Schönberger, V., & Cukier, K. (2013). *Big Data. A Revolution that will Transform How We Live, Work and Think*. London: John Murray.
- Plowright, D. (2011). *Using Mixed Methods. Frameworks for an Integrated Methodology*. London: Sage.
- Rieder, B., & Röhle, T. (2017). *Digital Methods. From Challenges to Bildung*. In M. T. Schäfer & K. van Es (Eds.), *The Datafied Society: Studying Culture through Data* (pp. 109–124). Amsterdam: Amsterdam

University Press.

- Rogers, R. (2019). *Doing Digital Methods*. London: Sage.
- Sale, J. E. M., Lohfeld, L. H., & Brazil, K. (2002). 'Revisiting the Quantitative- Qualitative Debate. Implications for Mixed-Methods Research', in *Quality & Quantity* 36, pp. 43–53.
- Schäfer, M. T., & van Es, K. (Eds.). (2017). *The Datafied Society. Studying Culture through Data*. Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Terfrüchte, L. (2011). *Symbolverwendung im Journalismus. Eine empirische Fallstudie zur öffentlich-rechtlichen Berichterstattung*. Münster: University of Münster.
- Zuboff, S. (2019). *The Age of Surveillance Capitalism. The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power*. New York: Editions Milan.

